

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله و على آله المعصومين و لعنة الله على أعدائهم أجمعين. اللهم صل على محمد وآل محمد واهدنا لما اختلف فيه من الحق بإذنك إنك تهدي من تشاء إلى صراط مستقيم.

من خدای بزرگ را شاکرم که توفیقی داده تا در جمع شما فرهیختگان باشم. از عزیزان و بزرگوارانی که مؤسس این نشست محترم هستند تشکر می‌کنم بویژه از صدیق گرامی جناب استاد محترم آقای قاضی زاده. علی الله أجرکم ولله درکم

عنوانی که برای گفت و گو انتخاب شده، «نسبت قاعده فقهی اهم و مهم با نظریه ماکیاولیسم» است. مطالبی که محضر شما در نظر گرفته ام عرضه کنم، پنج مطلب است :

مطلب اول توضیح این دو عنوان است: قاعده فقهی اهم و مهم و نظریه ماکیاولیسم. در فقه وقتی بحث تزاحم دو مصلحت یا بفرمایید دو واجب، یا تزاحم دو مفسده یا بفرمایید دو حرام، یا تزاحم مصلحت و مفسده یا بفرمایید واجب یا حرام، وقتی تزاحم و ناهمسویی بین اینها درمی‌گیرد، بحث قاعده اهم و مهم مطرح می‌شود و لذا قاعده اهم و مهم در باب تعارض نیست در باب تزاحم است البته بنابراینکه ما باب تزاحم و تعارض را از هم جدا کنیم گرچه فیه کلام. قاعده فقهی اهم و مهم را که بسط دهیم، در واقع برمیگردد به لزوم تقدیم اهم بر مهم ولی مقداری آن را جمع می‌کنند و می‌گویند: قاعده اهم و مهم. ولی منظور، لزوم تقدیم اهم بر مهم است. چنان که بحث لزوم دفع افسد به فاسد، هم در این جا مطرح می‌شود؛ چون قرار شد در قاعده اهم و مهم، تزاحم دو مفسده (تزاحم دو حرام) هم مطرح باشد و بعد بگوییم : هر آنچه مفسده‌اش کمتر است، باید مقدم بشود یعنی فاسد در مقابل افسد، که تعبیر می‌کنند به لزوم دفع افسد به فاسد. همه اینها در قاعده اهم و مهم داخل است لذا بگویید یک قاعده، بفرمایید دو قاعده که تقدیم اهم بر مهم در مصالح، دفع افسد به فاسد در مفسده. ولی می‌توان با کمی عنایت، همین یک قاعده را گفت و هر دو را اراده کرد.

البته لازم هم نبود که دوستان محترم ما می گفتند قاعده فقهی؛ چون با توجه به تفاوتی که بین فقه و شرع هست، شرع می شود مکشوف و فقه می شود کاشف شاید بگوییم اصلاً قاعده شرعی اهم و مهم است ولی فقه که اینجا می گوییم، قاعدتاً چیزی مقابل شرع نیست آن رابطه کاشف و مکشوف را کنار بگذاریم.

به هر حال این قاعده در شرع مقدس اسلام و در فقه ما وجود دارد. اما بحث شقّ دوم نظریه ماکیاولیسم است. این نظریه همانطور که از نامش پیداست، منسوب است - من روی این کلمه منسوب قدری عنایت دارم - منسوب است به نیکو ماکیاولی که در فارسی معمولاً از او به «ماکیاول» تعبیر می کنند. ایشان نویسنده است سیاستمدار و اهل ایتالیا است متولد 1469 و متوفای 1527 است. معروف است که ماکیاول گفته است (بلکه او را به این جمله می شناسند) : «هدف وسیله را توجیه می کند» ایشان کتابهای متعددی دارد، کتاب معروفش کتاب «شهریار» است آنجا اصولی را ترسیم می کند برای سیاستمداران که برآیندش این جمله است. اینکه برخی گفته اند : ما کتابهای وی را بررسی کردیم و این جمله را پیدا نکردیم و گاهی مثلاً خواسته اند به لنین اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم نسبت بدهند، شاید توجیهش این است که ممکن است ایشان عین این جمله را نگفته باشد ولی برآیند سیاستی که ترسیم می کند این است : «هدف وسیله را توجیه می کند» یعنی اگر شما یک هدفی داشتی که به نظرت آن هدف باید پیاده بشود و به آن معتقدی، دیگر نباید فکر وسیله باشی که آیا از وسیله مشروع و حلال داری استفاده می کنی یا از وسیله نامشروع.

البته در مورد خود ماکیاولی بحثی است برخی می خواهند بگویند اینچنین نیست و شخصیت ایشان این نبوده مخصوصاً در دو دهه اخیر در برخی از رسانه های کشور ما خواستند یک نوع دفاع از جناب ماکیاولی بکنند ولی دفاع را اگر دقت کنید، قدری سیاسی است انسان نمی تواند خوشبین باشد به این

دفاع ولی بنده کار ندارم یعنی من با یک اندیشه، امشب با شما صحبت می‌کنم. آیا این اندیشه را ایشان مبتکر است یا بعداً کسی گفته است؟ آیا عین این عبارت را گفته یا برآیند آن فرایندی که ارائه می‌دهد، این نظریه است؟ مهم نیست. ضمناً اگر من می‌خواستم به سخنرانی عنوان بدهم، عرض نمی‌کردم نظریه ماکیاولیسم؛ باید می‌گفتند: مکتب ماکیاولیسم! اگر بخواهیم روی اصطلاح صحبت بکنیم، شاید ماکیاولیسم نظریه نباشد و ارکان یک نظریه را ندارد ما که در کرسی‌های نظریه‌پردازی هستیم، ارکان نظریه را در این اندیشه نمی‌بینیم ولی ارکان مکتب را می‌بینیم به این معنا که یک فکری است یک نظر است نه نظریه و این نظر، مورد اقبال سیاستمداران واقع شده است، کمتر سیاستمداری داریم در دنیا که به ماکیاولیسم، حداقل در رفتار معتقد نباشد وقتی چرچیل سیاستمدار معروف در انگلستان می‌گوید: ما یک دوست داریم آن هم منافع کشورمان است و یک دشمن داریم آن هم کسی یا چیزی که بخواهد منافع کشور ما را از بین ببرد و دیگر هیچ نداریم. مسلماً این معلوم است که ماکیاولیست است. حتی لنین هم که به او نسبت می‌دهند، اگر این نظریه را خلق نکرده باشد، مسلماً در عمل پیرو این برنامه و نظر است و لذا ماکیاولیسم با تعریفی که از مکتب داریم، یک مکتب است یعنی اصلش یک نظر است که می‌رسد به یک مکتب یعنی پیروانی پیدا می‌کند مکتب را معمولاً به نظری می‌گویند که پیروانی دارد در حدی که می‌توان گفت یک جریان نه یک پدیده است. در هر صورت پس در بحث امشب ما یک طرف ماکیاولیسم: هدف وسیله را توجیه می‌کند است و یک طرف قاعده اهم و مهم با آن دقت‌هایی که روی آن کردیم: لزوم تقدیم اهل بر مهم و لزوم دفع افسد به فاسد.

مطلب دوم

وقتی این بحث را شما می‌بینید که در اطلاعیه نوشته شده نسبت قاعده فقهی فلان با ماکیاولیسم، یک پیش‌فرضی در آن خوابیده است که اینها یک نسبتی با هم دارند یعنی هرکس این عنوان را

می‌بیند، قهراً باید این را کشف کند که اینها یک مشابهتی با هم دارند وگرنه اگر هیچ نسبتی با هم نداشته باشند که بحث مناسبت نمی‌شود بحث نسبت نمی‌شود یک مشابهتی باید با هم داشته باشند این بحث دوم من است که وجه مشابهت چیست؟ چرا اصلاً این نسبت سنجی؟ حالا ممکن است از مشابهت بالا برود و بشود همان؛ یعنی به این همانی برسیم این آن، آن این. ممکن است نه، یک فرقه‌ایی بگذاریم اما دراصل اینکه یک مشابهتی بین این دو قاعده (حالا از این به بعد می‌گوییم قاعده) هست، بحثی نیست و من امشب به شما عرض می‌کنم که روی همین بحث متمرکز بشویم یعنی شما در بحث امشب، انتظار نداشته باشید، بنده از اسناد اهم و مهم بحث کنم یا مثلاً بحث کنیم که سنج‌های اهمیت چیست؟ اینها در بحث اهم و مهم مطرح است نهاد تشخیص اهم، ابزار تشخیص اهم، آیا قاعده اهم و مهم تنها قاعده حاکم بر تزاحم است یا تنها قاعده نیست (در کتاب فقه و مصلحت به این بحث پرداخته ام) و إلا در تزاحم، قواعد دیگر هم داریم. آنچه ما امشب محضر شما بیان می‌کنیم ابتدا مشابهت این دو است و اگر تفاوتی دارند، تفاوتشان را عرض کنیم.

من یادم است سال 59 بود مکاسب که مشغول بودم این سوال برایم مطرح بود که قانون اهم و مهم چه فرقی با ماکیاولیس‌م دارد؟ آمدم یک جدولی درست کردم مواردی که در اسلام خیلی شباهت دارد تحت عنوان قاعده اهم و مهم؛ مثلاً در مکاسب محرمه، اگر بخواهیم از خود مکاسب محرمه بیرون نرویم... شما همه مکاسب محرمه را دیده اید... آنجا که می‌رسد می‌فرماید: کذب در مواردی جایز می‌شود یا واجب می‌شود.. موارد جواز یا وجوب کذب؛ یعنی شما برای یک هدف مثلاً بالاتر می‌توانید به یک ابزاری که فی نفسه حرام است لولا آن هدف، متوسل شوید قبل از بحث کذب، بحث غیبت را خواندید در بحث غیبت جناب شیخ چه می‌فرماید؟ می‌فرماید: مواردی غیبت استثنا می‌شود غیبت حرام نه غیبت حلال؛ یعنی آنچه که لولا این جهت حرام بود با توجه به این هدف، می‌شود حلال. قبل از غیبت بحث سحر است می‌فرماید: سحر حرام است ولی اگر کسی بخواهد

دفع السحر بالسحر بکنند، در اینجا بحث می‌کند و قائل به جواز می‌شود. بعد از بحث کذب، بحث ولایت جائز است می‌فرماید: ولایت جائز حرام است قبول ولایت جائز با آن رعایات غلاظ شداد، بعد می‌گوید: «ثم إنه يسوغ الولاية أمران؛ دو مورد استثنا می‌شود یکی اکراه بر قبول، دوم برای خدمت به بندگان؛ مصالح عباد» یعنی می‌فرماید دفع افسد کن به فاسد یا یک مصلحت و مفسده؛ مفسده حرمت ولایت را به خاطر مصلحت خدمت به بندگان. یا در فقه سیاسات که بگذارید، فقه سیاسی را ببینید چه خبر است! یعنی مواردی داریم که اگر آن هدف مقدس نبود، وسیله حرام بود ولی چون هدف شما، یک هدف بلندتری است این وسیله، می‌شود حلال؛ پس هدف وسیله را توجیه کرده است می‌گوید دروغ نگو می‌گوید: من برای اصلاح ذات البین، این کار را انجام بدهم. می‌گوییم اشکال ندارد اگر واقعاً اصلاح ذات البین است این هدف پرمصلحت، مفسده دروغ که فرض کردیم فی ذاته دروغ مفسده دارد مثل برخی نمی‌گوییم دروغ نسبت به مفسده و مصلحت بیطرف است نه؛ قائل به حرمتش هستیم حرمت اقتضائی. بعد می‌گوییم این هدف توجیه می‌کند.

اینجا قهراً یک سوال درشت است همان زمان سال 59 برای من سوال بود که این چه می‌شود؟ مخصوصاً ما در فقهمان یک رگه‌هایی داریم رگه‌ها که چه عرض کنم؟ بعضاً شاه‌رگ است که با این موارد نمی‌سازد کجا؟ آنجایی که علما می‌گویند باید واجبات را با اسباب حلال انجام داد اگر به یک نفر گفتند باید مخارج زن و بچه‌ها را بدهی برایت واجب است، برود دزدی کند بیاید بگوید واجب بود دیگر. دو دستی روی سرش می‌زنند می‌گویند ادله واجبات نسبت به حصه حرام، ضیق ذاتی دارد. یک بار دیگر عرض می‌کنم چون این اصطلاح کمتر هست لابلای کتابها البته هست: واجبات و انجام واجبات نسبت به حصه حرام، ضیق ذاتی دارد یعنی شامل حصه حرام نمی‌شود اگر گفتند برو آب پیدا کن نماز بخوان، نه برو آب غصبی پیدا کن. یک مکانی پیدا کن نماز را بخوان نه مکان غصبی. اینجاست که سوال است یک سوال دو سوال می‌شود.

مطلب سوم

حالا که اینطور شد اولاً نسبت قاعده اهم و مهم با ماکیاولیسم چه می‌شود با این مشابهت؟ بعد با آن بحث ضیق ذاتی چه می‌شود؟ من ابتدا این قسمت دوم - ضیق ذاتی - را سریع عرض می‌کنم چون این محور بحث اصلی من نیست ولی اگر عرض نکنم بحثم ناقص است بعد می‌رویم سراغ اینکه یا واقعاً یکسان انگاری یا نه... اگر تفاوتی دارد عرض می‌کنم.

اما نسبت به مسئله ضیق ذاتی، اینکه می‌گویند انجام واجبات نسبت به حصه حرام ضیق ذاتی دارد، من کاملش کنم چنانکه ترک حرام هم نسبت به حصه واجب ضیق ذاتی دارد یعنی اگر انسان بخواهد یک حرامی را ترک بکند و می‌تواند واجب را ترک نکند، نباید واجب را ترک کند که می‌خواهم حرام را پرهیز کنم بلکه باید مدیریت کند که هم واجب انجام بشود و هم حرام ترک بشود اما این در وقتی است که مندوحه وجود دارد مندوحه یعنی راه فرار! جایی که مندوحه وجود ندارد انسان انجام واجبش فقط باید در قالب حرام باشد راه دیگری ندارد تمام راهها بسته شده مگر از طریق حرام. یا از آن طرف ترک حرامش فقط یک راه دارد اینکه یک واجبی را ترک کند هیچ راه دیگری ندارد در حالی که آن قاعده ضیق ذاتی، مال وقتی است که مندوحه و راه وجود دارد اگر راه فرار وجود ندارد، تازه می‌شود تزاحم. و قاعده اهم و مهم در فرض تزاحم می‌آید. پس تا وقتی آن قصه ضیق ذاتی وجود دارد، تزاحم نیست و اهم و مهم نیست وقتی تزاحم می‌آید و اهم و مهم مطرح می‌شود، قصه ضیق ذاتی مطرح نیست حالا اگر احیاناً بزرگواری مطلب را احساس می‌کند بیشتر نیازمند توضیح است، من در این کتاب جدید «فقه و حقوق قراردادهای» این بحث را مفصل توضیح دادم.

مطلب چهارم

اما من سراغ بحث نسبت اهم و مهم با ماکیاولیسم بروم. به عنوان مطلب چهارم محضر شما عرض میکنم : سه نظر ما در مسئله داریم. این هم خدمت شما بگویم این چیزی نبوده که من در عرض یک ماه یا چهل روز ... نمی گویم کار کارستانی است ولی نزدیک به چهار دهه است یعنی سالهای 60 تا الان که محضر شما هستم، فکر من بوده که یادداشت کنم فیش برداری کنم با بزرگان صحبت کنم.

مجموعاً برای شما عرض می کنم سه نظریه کلان داریم البته بگویم ممکن است کسی صریحاً به زبان نیاورد ولی سه نظر یا سه رویه مهم رویه است ولو حالا ممکن است کسی به زبان نیاورد ... رویه اول یا نظر اول این است که افراد می گویند این دو هیچ فرقی با هم ندارند و ما نباید وحشت کنیم ماکیاولیسیم؟ پناه بر خدا! زبانت را گاز بگیر! نه ترس ندارد چرا یک غول درست کنیم بعد از آن بترسیم؟ نه .. ماکیاولیسیم یعنی هدف وسیله را توجیه می کند؛ ما که داریم و خیلی هم غیرعاقلانه نیست اگر اهم و مهم باشد عقلی عقلایی من می خواهم بالاتر بگویم فطری! شما اگر برخی از فتاوی بزرگان را نگاه بکنید، به نظر من راحت می توانید این مطلب را به دست بیاورید می گویند اگر واقعاً شما یک هدفی داشتید و مثلاً به تشخیص خودتان، تشخیص دادید که این وسیله شما را به این هدف می رساند و بنا شد که مندوحه نباشد تزاحم، راه دیگری هم نداشته باشید می توانید این کار را مرتکب شوید و اگر ماکیاولیسیم هم همین است ما قبول داریم البته این را هم اضافه می کنم که ما باید حساب کنیم مثلاً آن هدف چیست آن وسیله چیست؟ حالا یک نفر، ده نفر را بکشد چون می خواهد جان یک نفر حفظ بشود، نه! یک ماشین در جاده می رود مقابلش یک ماشین می آید، این یا باید با ماشین مقابل تصادف کند در ماشین مقابل، یک نفر است که دارد می آید حالا یا خوابش برده یا هرچه، اگر بزند طرف را می کُشد یا باید به چپ جاده بزند و چند نفر که کنار جاده خوابیده اند، آنها از بین بروند.. باید مستقیم برود دفع افسد به فاسد و اینجا نه اینکه جایز است بلکه لازم است اینجا بله اما اگر بخواهد یک نفر را حفظ کند ده نفر را بکشد جا ندارد.

نظر دوم این است که نه! ما قاعده اهم و مهم را داریم اما با ماکیاولیسم متفاوت است این قاعده محدود است؛ یعنی اینها به این نتیجه رسیدند که این قاعده را ببرند در یک حوزه‌های خاصی. این فکر که بیاییم برای قاعده اهم و مهم محدودیت قائل بشویم حالا هرکسی ممکن است یک محدودیت های خاصی را اعمال کند.

اما نظریه سوم چیست در بیان مناسبات این دو. نظر سوم که من فکر می‌کنم باید از آن دفاع کنیم این است: اولاً قاعده اهم و مهم، جای چانه زدن ندارد! یعنی شما کافی است یک تصور درستی از این قاعده داشته باشید نه آیه می‌خواهد، نه روایت... آیه و روایت داریم ولی نه آیه می‌خواهد نه روایت، نه اجماع (گرچه اجماع داریم). اگر یک دفعه در صغرای این قاعده بحث است، شخصی یک چیزی را اهم می‌داند دیگری اهم نمی‌داند ولی اگر قاعده، تصور بشود مگر جای چانه زدن دارد! این مثل قاعده عدل و انصاف است که من تعجب می‌کنم چرا برخی بحث می‌کنند؟ مگر رقیب عدل و انصاف چیست؟ ولی ممکن است کسی از این قاعده بیجا استفاده بکند شما مخالف بیجا استفاده کردنش باشید نه اینکه بگویید چنین قاعده‌ای نداریم عرض کردم مگر رقیب عدل و انصاف چیست؟ آن آقای که مخالف است بفرمایید قاعده عدم عدل و انصاف! بحث اهم و مهم همینطور است یعنی مگر می‌شود وقتی به شارع بگوییم دفع افسد به فاسد، بفرماید: نه! رهایش کن... خب رهایش کردیم چکار باید کرد؟ یا بگوییم در مورد همین بحث تصادف که الان عرض کردم واقعاً حکم شارع چیست؟ یک راننده‌ای یا باید مستقیم برود یک نفر کشته بشود یا باید بزند به اتوبوس، چهل نفر کشته شوند اینجا حکم شرعی چیست؟ اینجا دفع افسد به فاسد است. یا مثلاً در بحثهای سیاسی واقعاً اگر دار الامر بین امنیت شهرها و ورود به حریم خصوصی مردم... اینها از مثالها است در بحث سیاسی اجتماعی... اگر حاکمیت یا باید امنیت برقرار کند البته بخواهد امنیت برقرار کند... البته نباید بی‌عرضه باشد که به این راه برسد ولی بعضی وقتها کار به عرضه ندارد واقعاً می‌رسد، باید ایست

بازرسی بگذارد، تلویزیون مداربسته بگذارد، صدا را کنترل کند، یعنی ورود به حریم خصوصی مردم. یعنی برای حفظ امنیت که یک واجب است بر حاکمیت، باید یک حرامی را مرتکب بشود ورود به حریم خصوصی مردم که بر همه حرام است بر حاکمیت هم حرام است. حالا اگر ناچار است یا باید بگوییم که ورود به حریم خصوصی مردم مهمتر است آن واجب را کنار بگذارد این می‌شود حرام ولی یا بگوییم نه! شرع مقدس نظر ندارد مگر می‌شود؟

پس ببینید قاعده اهم ومهم نه استثنا دارد نه آیه می‌خواهد نه روایت، در فطرت انسان، در عقل انسان، هرچه تعبیر کنید وجود دارد و اتفاق هم در موردش هست اگر هم کسی احیاناً مخالفت کند، باید ببینیم کجاها نظرش مشکل دارد؟ آن مشکل‌ها را حل کنیم. حالا اگر ماکیاولیسم همین باشد یعنی آقای ماکیاولی می‌خواسته بگوید اگر شما یک هدف صحیح، هدف مقدس، هدفی که یک نیروی ملزم شما را وادار می‌کند که انجامش بدهید... چون هرکه هر هدفی دارد که، الزام ندارد حالا قانون است، شرع است، اگر شما این را دارید و هیچ راهی نداشتید از این وسیله، باید متوسل بشوید به وسیله‌ای که لولا این هدف، حرام بود. عرض کردم مثل همان نظر اول؛ نمی‌ترسیم می‌گوییم یکی است منتها من گاه گفته‌ام : ماکیاولیسم را تفسیر کردن به هدف، وسیله را توجیه می‌کند، یک نوع مغالطه است. ماکیاولیسمی که به آقای ماکیاولی نسبت می‌دهند؛ تفسیر صحیحش این است : شما برای منافع که دارید، چه شخصی یا کشور (مثلاً ماکیاول بیشتر روی کشور تأکید می‌کرد) برای هدفی که دارید می‌توانید به هر وسیله‌ای متوسل بشوید یعنی تفسیر صحیح ماکیاولیسم این است : هر هدفی، هر وسیله‌ای را توجیه می‌کند و آنچه هم که نسبت می‌دهند یا آن اصول پنج‌گانه‌ای که متخذ از کتاب شهریار است و غیرذلک، این است. اگر این باشد این اصلاً ربطی به قانون اهم و مهم ندارد اگر قانون اهم و مهم عقلی بود عقلانی بود شرعی بود فکری بود این نه عقلی است نه عقلانی است نه خردمندانه.

مطلب پنجم

بحث پنجم که آخرین مطلب ما است نماد های جدایی قانون اهم و مهم از ماکیاولیسم است. یکی از نمادهای ماکیاولیسم این است که شما می‌توانید از دین، به عنوان یک وسیله استفاده کنید در راستای اهدافتان در اداره کشور. می‌دانید که ماکیاول برخلاف برخی، معتقد است که نه! حکومت باید خودش را به دین بچسباند از دین استفاده کند اما برای چه؟ برای کسب مشروعیت و مقبولیت بین مردم که از همین جا هم می‌گویند، یکی از اصول ماکیاولیسم خدعه و تزویر است برای منافع کشورتان می‌توانید به هر وسیله متوسل بشوید ولو به قیمت عقب نگه داشته شدن کشورهای دیگر! این ربطی به قانون اهم و مهم ندارد می‌توانید مخصوصاً پای منافع کشور که می‌آید، هرکاری را انجام بدهید حالا طبق آنهایی که نسبت دادند. اگر این باشد، یعنی هر هدفی هر وسیله‌ای را توجیه می‌کند باید با اهم و مهم. اهم و مهم یعنی اگر شما دوتا مصلحت شرعی و مقدس، دوتا مصلحت لازم التحصیل... من این مقدس و لازم التحصیل را می‌گویم برای این است که اگر کسی است که نه! اصلاً بحث دین نیست فرض کنید در یک کشور سکولار هست می‌خواهد کشورش را اداره کند یا باید این کار را انجام بدهد این مصلحت را بدست بیاورد یا آن مصلحت را، سبک سنگین می‌کند بین دو مصلحت ناچار است یکی را انتخاب کند یا مثلاً یک مفسده‌ای را مرتکب شود خودش را بدنام کند نقض عهد کند ولی مثلاً مصالح کشورش را مراعات کند. اگر اینطور باشد، این بحث اهم و مهم است اما اینکه به هر وسیله‌ای می‌توان متوسل شد برای هر هدفی، این می‌شود ماکیاولیسم و هیچ نسبتی با هم ندارد. البته به شما عرض کنم حالا یک کسی بگوید: چقدر ممکن است به عنوان اهم و مهم سوءاستفاده بشود یا حتی نظریه‌پردازی بشود و لذا اگر بزرگوارانی کتاب فقه و مصلحت را دیده باشند، مطلعند من اینجا در همین ذیل قاعده اهم و مهم، بحث استنباط دوم را مطرح کردم این اصطلاحی است که اولین بار در کتاب فقه و مصلحت مطرح شده است.

منظور از استنباط دوم، همین است چطور، کشف حکم استنباط می‌خواهد؟ شما می‌خواهید چیزی را بگویید واجب است یا حرام، استنباط می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟ استنباط اول. حالا اگر دو واجب با هم تزامم کردند یا دو حرام تزامم کردند یا واجب و حرام تزامم کردند، آیا باز استنباط می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟ یکدفعه از مجتهد سوال می‌شود آیا ما می‌توانیم به حریم خصوصی مردم ورود کنیم مجتهد جواب می‌دهد: بسمه تعالی جایز نیست. تمام. سوال بعدی: آیا وظیفه حاکمیت است ایجاد امنیت؟ بسمه تعالی: واجب است باید ایجاد امنیت بکند پس دولت چکاره است؟ حاکمیت چکاره است؟ اینها همه استنباط اول است. سوال سوم: لو دار الأمر بین امنیت و ورود به حریم خصوصی، یکی از اینها مشکل دارد یا باید ورود کرد البته امنیت برقرار می‌شود یا باید ورود نکرد به حریم مردم، البته امنیت زخمی می‌شود. کدام را باید؟ باز هم باید مجتهد نظر بدهد. اینجا است که استنباط دوم مطرح می‌شود. لذا اگر قاعده اهم و مهم، کنارش نیاید این استنباط دوم، آن سنجه‌هایی که عرض کردیم، نهاد تشخیص و ... نیاید، یکدفعه می‌رسیم به اسلام نمای مصلحتی نه مصلحت اسلامی.

در اهم و مهم باید مواظب بود واقعاً هم یک چیزی است که خطرناک است یعنی اگر کمی رهایش کنیم، ممکن است برسیم به اسلام نمای مصلحتی به اسم اهم و مهم که باید مواظب بود به اینجا برسیم.

الحمد لله ربّ العالمین

- در پاسخ به یکی از حضار: آنچه الان در افواه است در فضای کشور است و از کلمات خود ماکیاولی درمی‌آید همین دومی است یعنی هر هدفی، هر وسیله‌ای را توجیه می‌کند یعنی ضابطه ندارد حساب و کتاب ندارد عملاً اینطور است. این هم که اینقدر زشت شده به این خاطر است.

سوال: سلام علیکم. آیا در اسلام برای برخی از اهداف، هر وسیله‌ای توجیه می‌شود؟ یعنی برای اینکه حفظ اسلام اتفاق بیافتد؟ یا برخی می‌گویند حفظ اسلام در گرو حفظ نظام است و آن وسیله را به هر نحوی توجیه می‌کند حتی گفته شد: اگر امر دائر باشد بین جان امام زمان و حکومت اسلامی، حکومت اسلامی رجحان دارد چون امام زمان هم برای حکومت اسلامی اقدام می‌کند.

پاسخ: در اینکه اسلام اصل است نسبت به جان امام، درست است؛ یعنی لو دار الأمر بین حفظ جان امام حسین علیه السلام و اسلام، باید امام حسین هم قربانی اسلام بشود آن ذیل آیه «ولا تُلقوا...» را نگاه کنید جالب است... مرحوم طبرسی مفسر بزرگی است آنجا می‌گوید «فإن قیلَ با وجود این آیه، چرا امام حسین کربلا رفت؟ قلنا: دو جواب؛ یک جواب اینکه امام نسبت به این مسئله عالم نبودند. دوم بگوییم امام علی‌ای حال می‌دانست به شهادت می‌رسد ترجیح داد که در مبارزه با یزید به شهادت برسد نه در رختخواب یا در مکه و مدینه. ولی ما نسبت به این مفسر بزرگ احترام می‌گذاریم حقی به گردن ما دارد ما عرض می‌کنیم بزرگوار! می‌توانستی جواب سوم را بدهی که مبنوی هم نباشد چون بحث اولی مبنوی است اختلافی است بین علما. علم امام به موضوعات محل بحث است دومی هم که بگوییم، علی‌ای حال می‌دانست کشته می‌شود، باز هم رفت باز این سوال فقهی قطع نمی‌شود اگر این را بگوییم که امام علیه السلام احساس فرمودند یا باید به شهادت برسند دین حفظ بشود یا باید بمانند و البته دین معلوم نیست به کجا برسد این دیگر فرق نمی‌کند امام حسین باشند یا امام زمان.

اما یک بحث، بحث حفظ اسلام است حفظ تشیع است یک بحث حفظ یک نظام خاص است آن را دیگر به این راحتی نمی‌شود بحث کرد چون بحث اهم و مهم است که مثلاً بگوییم یا باید امام زمان یا یک نظام خاص در یک مقطع خاص. آن باید از نظر فقهی به آن راحتی اول، نیست ولی اصل اینکه اسلام مقدم است بر جان امام علیه السلام، این بحثی ندارد.

- در پاسخ به یکی از حضار: راحت نگوئید ضابطه ندارد این بحث اهم و مهم را اینجا ببینید گاهی وقتها هست که ممکن است در نگاه اول، اهم باشد ولی واقعاً اهم نیست مثلاً حدیثی داریم که تهمت بزنی به بدعت گزار که حالا برخی مثل جناب مجلسی، آن را توجیه کردند یعنی مبهوتشان کنید ولی توجیه ایشان این مشکل را دارد که از ثلاثی مجرد به باب مفاعله می‌رود و این اشکال دارد ما نباید اشتقاق را نادیده بگیریم اگر بَهْت به معنای مبهوت کردن می‌آید، معنایش این نیست که باهت هم که از همین ماده است، به همین معنا می‌آید لذا باهته یعنی تهمت به او زد ولی قدر مسلم از روایاتی که باید کنار گذاشت، این روایت است آن احادیثی که فرمودند آنچه که مخالف کتاب و سنت است کنار بگذارید روایات ضعیف را که نگفتند آن که زمین خورده است روایاتی که لاجت است روایتی که سند معتبر دارد اگر با قرآن یا روایت قطعی ناسازگار بود باید کنار گذاشت. البته همین الان بعضی از فتاوا را داریم ولی به نظر ما قدر متیقن از روایاتی که باید کنار گذاشت، این روایت است: تصور کنید اگر یک مکتبی این اصل باشد، دیگر چقدر اعتماد می‌ماند؟ چقدر می‌شود به این نظام اعتماد کرد؟! در یک برنامه تلویزیونی بود فکر میکنم شب عاشورا بود مجری از من سوال کرد که چرا مسلم به ترور عبیدالله دست نزد؟ عبیدالله در منزل هانی در اختیارش بود اگر عبیدالله را از پا درمی‌آورد، ورق برمی‌گشت؛ من گفتم: حکومت امام حسین علیه السلام نمی‌بایست بایک ترور شروع شود اینها در نگاه اول ممکن است جواب بدهد ولی قطعاً در نگاه‌های عمیق جواب نمی‌دهد ما بر همین اساس تولید، انباشت، فروش سلاحهای کشتار جمعی را جایز نمی‌دانیم.

- در پاسخ به یکی از حضار: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ...» حالا این چون مثال بود در بحث من از اصل بحث فاصله نگیریم اینقدر هم این بحث شده... ادامه‌اش دارد «تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ» می‌دانید کشتار جمعی چیست؟ چند تا ویژگی برای سلاح کشتار جمعی است؛ اولاً قدرت تخریبش مهارناشده است حتی نسلهای آینده را تحت تأثیر قرار می‌دهد و هکذا. چون آقایان می‌گویند ما تولید

بکنیم ولی استفاده نکنیم اگر اینطور است که دشمن خیالش راحت است نمی‌ترسد که اصلاً بحث تَره‌بون به عدو الله نیست بیشترین ضرر را کسانی می‌کنند که نه عدو الله هستند نه عدو کم منتها به هر صورت من می‌دانستم این بحث را مثال بزنم جای چالش و بررسی داریم. کتابش چاپ شده است.

- سوال: ممنون از بحثی که ارائه دادید ظاهراً دفاع شما، دفاع بیرون دینی از فقه بوده است درون دینی نکردید با توجه به اینکه مبنای شما، مبنای فقه جواهری است، به نظر شما متأثر از مسائل حقوق بشری هم هستید که این حرف را می‌زنید ولی ببینید که اصلاً مشکل در فقه ما در کجاست؟ به نظر من در فقه ما، مشکل اساسی این است که این سازگاری درونی وجود ندارد. این قاعده در همه ادیان و مذاهب وجود دارد که آنچه که بر خود نمی‌پسندی بر دیگران می‌پسند، حالا شما ببینید که بیشتر فقهای ما در زمانی که فتوا دادند تا روزگاران حاضر، گفتند که اینجا دارالاسلام است هر بلایی می‌خواهید سر دیگران بیاورید، بیاورید تجاوز نکنید واقعاً این قاعده، بالاتر از ماکیاولیسم نیست؟ شما گفتید که ماکیاولیسم گفته هر هدفی هر وسیله‌ای را توجیه میکند. آیا این کمتر از آن سخن هست؟ پس ببینید مشکل اساسی در فقه ما این است که این دفاعی که شما امشب کردید می‌خواستید دامن فقه را از ماکیاولیسم نجات بدهید بگویید که ما با آن نسبتی نداریم فقهای شما بالاتر از این را گفتند که اینجا دارالاسلام است آنجا هم دارالکفر است هر بلایی که می‌خواهید سر آنها بیاورید، بیاورید در حالی که خود مکتب ما قبول دارد که اکثر مردم عقل ندارند.

پاسخ: بسیار خوب. ما یک بحثی داریم راجع به ظرفیت فقه، یک بحثی داریم گزاره‌های فقهی. یکدفعه می‌گوییم که فقه جواهری یعنی آن ساختار، آن روش فقه جواهری شما را الزاماً می‌رساند به آنچه که شما البته غیرکامل به فقها نسبت دادید یعنی می‌گوید کسی نمی‌تواند در قالب فقه جواهری صحبت کند از ظرفیتها، از هنجارهای فقه جواهری استفاده کند و مثلاً به من بگوید حرف تو را بزند اگر کسی از هنجارهای فقه جواهری استفاده کند، الزاماً باید همان حرفهایی را بزند که شما فرمودید.

البته اینکه می‌گویید فقها نه؛ استثنا زیاد دارد ولی داریم. من اینجا با شما اختلاف دارم به هیچ وجه بنده از فقه جواهری خارج نشدم منظور از فقه جواهری نه گزاره‌های مذکور در جواهر، یعنی متد و روش به این معنا که موضوع بیان شود، اسناد دیده بشود ظرفیتها دیده بشود و به نتیجه برسد این معنای فقه جواهری است به نظر ما ظرفیت فقه شیعه الزاماً شما را نمی‌رساند به جواز برده‌داری در دوران امروز، نمی‌رساند به یجوز الحرب بکلّ ذریعة و وسیلة ... نمی‌رساند به هدر بودن مال هر کافری به هر قیمتی.. هنجارهای فقه منتها به شرطی که این هنجارها کامل دیده بشوند شما یک مقاله‌ای من دارم، مطالعه کنید تحت عنوان «ظرفیتهای فقه در مواجهه با مسائل نوپیدا» آنجا عرض کردم چه ظرفیتهایی وجود دارد ما عقل را داریم کتاب فقه و عقل را ببینید، مصلحت داریم کتاب «فقه و مصلحت» را ببینید عرف را داریم کتاب «فقه و عرف» را ببینید بنده با شما هم که صحبت می‌کنم براساس هنجارهای فقه است و هنر نسل امروز باید این باشد که از آن هنجارها خارج نشود؛ چون می‌دانید که اگر از آن هنجارها خارج شود، یک ژورنالیست می‌شود یک پوپولیست. نه خارج نشود ولی بتواند همه جانبه ببیند مقاصد را ببیند نصوص مبین معارف را ببیند رابطه باید و هست را ببیند، اقتضائات زمان و مکان را ببیند من همین امروز در درسم گفتم که وقتی حضرت امیر می‌فرمایند شما حد را در بلاد کفر جاری نکنید ممکن است محدود از اسلام فاصله بگیرد، حالا اگر یک جایی ما براساس یک فتوا یا یک اجرا، نه یک نفر، «یخرجون من دین الله أفواجا» بشود، می‌توانیم جاری کنیم؟ البته نباید هم واداده بشویم نباید هم منفعل باشیم ولی ظرفیت هست. و ما در بحث اینکه می‌گویید این فقه اگر می‌گویید ظرفیتش را ندارد بنده با شما اختلاف دارم. من اینجا ننشسته‌ام که از هر فقهی دفاع کنم ولی همانجا را شما نگاه کنید وقتی خود صاحب جواهر می‌گوید: به هر وسیله ای برای فقه، بلافاصله می‌گوید: ولی برای مُثله کردن ولی مسموم کردن نه. من از شما سوال می‌کنم: اگر طبق روایت سکونی، مسموم کردن آب دشمن، درست نیست چون حیوانات می‌خورند حیوانات

که گناه نکردند، شما می‌توانید سلاح شیمیایی میکروبی بکار ببرید که نه حیوانات، اصلاً زمین و زمان و نسل آینده را فاسد کنید ذیل همان متن «يجوز الحرب بكلّ وسيلة» را نگاه کنید. آنچه قابل دفاع است هنجارهای فقاقت است، فقه جواهری است نه همه گزاره‌های موجود در جواهر الکلام.

الحمد لله ربّ العالمين